اتحاد علیه سیاهی و میثاقی ملّی؛ به مثابه قبول دستان تو در دستان من

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی‌پور

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



گوینده: مریم ثابت‌نیا

در پیشگاهِ پرهیبت تاریخ، آنجا که واژه‌ها در برابر عظمتِ رنج یک ملت تسلیم می‌شوند و قلم در دستِ حق‌طلب‌ها می‌لرزد، «عدد» هرگز یک نشانه‌ی صامتِ ریاضی نبوده است. آمار و ارقام در ساحتِ تاریخ‌نگاری و واکاوی رنج‌های ما، تنها یک نماد ریاضی نیست؛ بلکه امانتی است سنگین بر دوش قلم و نگارنده و بازتابی از یادآوری جان‌فدایان راه وطن.

اگرچه برای جان‌فدایان وطن از آمار و ارقام درست و یا نادرست سخن به میان آمده، اما نیک می‌دانیم که تقلیل فاجعه به پیکره‌ی بی‌روحِ اعداد، خطایی است استراتژیک. هر جان‌فدا در این آمار، روایتگرِ فرو ریختن سقف یک آسمان و مرگِ تمامیتِ انسانیت است. استناد من به گزارش‌های نهادهای مستقل، مستندات میدانی(تماشای بیش از دوهزار دقیقه ویدیوی ارسالی) و ناله‌های خانوده‌هایی که میان بیم و امید، در جست‌وجوی گمشده‌های خویشند، صرفاً تلاشی است برای ثبتِ ابعادِ تاریخیِ یک رخداد؛ تا در غبارِ غلیظِ زمان، حقیقتِ جان‌های شیفته به فراموشی سپرده نشود.

در این پیچِ تند و سرنوشت‌سازِ تاریخی، ما بیش از هر زمان دیگری، نیازمندِ انعقادِ یک «میثاق ملی» بر مدارِ کرامتِ ذاتیِ انسان هستیم. تاریخ، این آموزگارِ بی‌رحم و صریح، در گوش ما فریاد می‌زند که تفرقه، بزرگ‌ترین روزنه برای نفوذِ اهریمنِ ناامیدی و ضامنِ تداومِ رنج‌های بی‌پایان است. در مسیرِ دشوارِ رهایی، گاه ناگزیر باید از دریچه‌ی «ضرورت» به جهان نگریست. تاریخِ تمدن بشری لبریز است از اتحادهای تاکتیکی برای عبور از بن‌بست‌های وجودی.



اگر نگاهی به قرون گذشته بیفکنیم؛ آنگاه که فرانسه برای عقب راندن اشغالگران انگلیسی، به یاریِ آمریکا شتافت، این پیوند نه از سرِ عشقی رمانتیک، که از سرِ مصلحتی وجودی و ضرورتی تاریخی بود. امروز نیز، بهره‌گیری از تضادهای بین‌المللی و شناساییِ گسل‌های ضعف در بدنه دشمنانِ این آب و خاک، نه به معنای تطهیرِ کارنامه‌ی قدرت‌های خارجی، بلکه به معنای اولویت دادنِ مطلق به «ضربانِ قلبِ ایران» است. آن شخص یا عقیده‌ای که امروز به بهانه‌ی اهتزاز یک پرچم یا حضور یک جریان، از صفِ همبستگیِ ملی می‌گریزد، خواسته و یا ناخواسته در زمینِ کسانی بازی می‌کند که بقایشان در گروِ نفاق است. باید با چشمانِ باز و واقع‌بینیِ تمام‌عیار، به تحلیل نشست. باید واقع‌بین بود؛ تبدیل کردن خیابان به قتلگاه با دستان خالی، در برابر دژخیمی که از خونِ مجروحان نیز تجارت می‌سازد، ممکن نیست. ما از دشمنی سخن می‌گوییم که با وقاحتی بی‌مرز، پیکرِ نیمه‌جان و جسدِ بی‌جانِ فرزندانِ میهن را به بهای چرکِ ریال معامله می‌کند؛ همانان که برای دریافتِ مبالغی ناچیز، زخمی‌ها را از بالینِ مراکز درمانی به مسلخِ سوله‌های دولتی و بازداشتگاه‌ها کشاندند. (پرداخت بابت هر زخمی ۱۰ میلیون تومان و بابت هر جسد ۳۰ میلیون تومان، دلیل بیرون کشیدن زخمی‌ها از بیمارستان‌ها و مراکز درمانی می‌شود). این‌جا است ما برای برکناری این وحوش و عبور از این ایدئولوژیِ بی‌شرم، نیازمند حمایت‌های بین‌المللی و سازماندهی دقیق هستیم، نه گسیل کردنِ جان‌های پاک به مسلخِ نابرابر و یا خانه‌نشین کردنشان.

هدف نهایی واضح است؛ استقرار صندوقِ رأیِ آزاد که پس از گذار از این دوزخ تلخ، تعیین‌کنندهٔ هر سرنوشتی در ایران خواهد بود. این یعنی «استقرارِ صندوقِ رأیِ آزاد تحتِ نظارتِ نهادهای ذی‌صلاحِ جهانی» و این همان نقطه‌ی رهایی است که پس از گذار از این جهنمِ تحمیلی چهل و هفت ساله، تعیین‌کننده سرنوشتِ نوینِ ایران خواهد بود.

تنها راه‌حل ما همبستگی و اتحاد است. اتحاد، زرهی است پولادین در برابرِ تکرارِ تلخی‌های مکررِ تاریخ. حقیقتِ جامعه‌شناختی به ما می‌گوید هرگاه یک جامعه به جای تکثرِ پویا، دچار انشقاقِ ویرانگر شود، قدرتِ نظارتی و بازدارندگیِ خود را در برابرِ استبداد از دست می‌دهد. همبستگیِ امروزِ ما، ورای هر سلیقه، باورِ مذهبی یا مرامِ سیاسی، تنها راهِ حراست از تمامیتِ ارضی و شکوهِ دیرینِ نامِ ایران است.

دموکراسیِ اصیل و واقعی، کالایی تزیینی نیست که بر سردرِ خانه‌ها بیاویزند تا مایه فخرفروشیِ روشنفکرانه باشد؛

دموکراسی، بذری است که تنها در خاکِ حاصلخیزِ احترام به «حقِ حیات» و «آزادیِ فردی» می‌روید. بیاییم تمرکزِ قوای خویش را از قضاوت‌های بی‌پایان در بابِ قساوتِ دیگران، به سمتِ «قدرتِ لایزالِ همبستگیِ خویش» تغییر دهیم و آیندهٔ دیگران را به خودشان واگذار کنیم.

پیروزی بر این شرارتِ بی‌دلیل و این سیاهیِ متراکم، نه در برقِ اسلحه، که در پیوندِ ناگسستنیِ دست‌ها و قلب‌هایی نهفته است که برای آزادی می‌تپند. به‌یاد داشته باشیم که یک جامعهٔ همبسته جامعه‌ای نیست که در آن افراد یکسان فکر کنند و یک‌جور بی‌اندیشند، بلکه جامعه‌ای است که افراد آن به گفتگو بنشینند.

به امید روزی که عدالت، نه یک آرزوی دوردست، بلکه حقیقتی جاری در رگ‌های منجمدِ میهن باشد.